سخنرانی مسجد جامع اصفهان - جلسه 8

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين باري الخلائق اجمعين و صلي الله علي سيدنا الانبياء و المرسلين حبيب اله العالمين و خاتم النبيين ابوالقاسم محمد و علي اهل بيته الاطيبين الانجبين الهداه المهديين سيما مولانا و سيدنا الامام المبين و الكهف الحصين و غياث المضطر المستكين و خاتم الائمه المعصومين. صاحب الهيبه العسكريه و الغيبه الالهيه مولانا و سيدنا و امامنا و هادينا بالحق القائم بامره و لعنه الله علي اعدائهم ابدا الابدين و دهرا الداهرين.

(قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتيكُمْ بِماءٍ مَعين) [1]

يكي از آيات مباركاتي كه بر حسب تاويل و باطن، اشاره به غيبت وجود مسعود اعلي حضرت بقيه الله ارواحنا فداه دارد، اين آيه مباركه است، كه خداوند آن بزرگوار را به عنوان آب، كه ماده حياتي است، و هر شيء حيي، و هر زنده‌ای به او پابرجا و استوار است، او را به عنوان آب حيات ذكر كرده است و غيبت آن بزرگوار را به عنوان فرو رفتگي و پنهان شدن آب تعبير فرموده است.

موضوع «غيبت» حضرت بقيه الله7 چندين بحث از جهات متعدده دارد، كه اگر بخواهيم همه آن مباحث را عرضه بداريم، سخن به درازا ميكشد و ممكن است كه موجب ملالت خاطر بعضي هم بشود. يكي دو جهت ديگرش را متعرض ميشوم و ساير جهات مربوط به غيبت را حذف ميكنيم.

آن جهتي كه لازم است تذكر بدهم اين است: يك شبهه كودكانه‌ای و جاهلانه‌اي القاء در نفوس ميشود كه شايد در بعضي از نفوس ضعيفه باعث تزلزل شود. من آن شبهه را عرضه ميدارم و با ياري خدا و توجهات امام زمان ارواحنا فداه در رفع آن شبهه، يكي دو شب، عرايضي را تقديم ميكنم.

دلم ميخواهد، آقاياني كه امشب شبهه را ميشنوند، فردا شب هم تشريف بياورند، زيرا تكميل جواب در يك شب شايد ممكن نباشد.

شبهه اين است، ميگويند:

امامي كه غايب و پنهان است و ما او را نميبينيم و يا نميشناسيمش و دست ما به دامنش نميرسد، وجود اين امام چه فايده‌اي دارد؟ بود و نبود اين امام براي ما يكسان است. امام خوب است كه در دسترس ما باشد، پيش او برويم، لااقل به قدر امام جماعت محل ما، منشا اثر باشد، برويم استخاره

كنيم، برويم تعبير خواب از او بخواهيم. چون شغل روحانيين حالا، همين دو سه تا شده است: يا ساعت تحويل منزل را از او بپرسيم، يا اگر مرغ و خروس ما صدا كرد، برويم به آقا عرض كنيم مرغ ما امروز خوانده است، تاويل و توجيه آن چيست؟

كارهائي كه فعلا مردم به علماء مراجعه ميكنند، همين‌ها است، استخاره است و تعبير خواب است و ساعت تحويل منزل يا عروسي است و خواندن مرغ و خروس است و همين خرت و پرت‌ها.

اگر اين آقا يك قدرت اجتماعي داشته باشد، گاهي از تلفن آقا و كاغذ آقا، به فلان اداره هم يك بهره برداري كنيم. خوب، اين يك وجود موثري است و ما از آن بهره‌مند ميشويم، اماميكه هيچ او را نميبينيم، نميشناسيمش، دست ما به او نميرسد، حتي اين‌گونه فايده‌ها و بهره‌ها را هم نميتوانيم از او ببريم، فايده وجود اين امام چيست؟ اين بود و نبودش يكسان است. وجود اين چنين امامي از جنبه امامت، لغو است و لهو است، و لغو و لهو هم در كار خدا نيست.

بله، حالا اگر مثل امام‌هاي ديگر ظاهر مي‌بود، در خانهاش ميرفتيم، درد و دل داشتيم، درد و سر داشتيم، بيماري داشتيم، ميگفتيم، يك دعائي ميداد، خوب ميشديم. قرض داشتيم، ميگفتيم، قرض ما را اداء ميكرد، لااقل يك نماز جماعتي پشت سرش ميخوانديم، يك بهره‌اي مثل امامان ديگر داشت، خوب بود. اما اين اماميكه هيچيك از اين بهره‌ها را براي ما ندارد، فايده وجودی اين چيست؟ اين باشد يا نباشد، يكسان است، اصلا امامت اين امام معنا ندارد، پيشوايی او غلط است، موجوديت او، موجوديت بی‌اثر و ثمری است.

بناء علي هذا، يا امام بايد ظاهر باشد، يا اگر ظاهر نشد، هيچ چيزی نيست، نه امام است و نه هيچ چيز، و به درد ما هم نميخورد، فايده‌اي هم ندارد، وجودش كالعدم است. اين خلاصه شبهه است، و اين شبهه را نميخواهم حاشيه‌هائي را كه اراذل و او باش ميزنند، آن حاشيه‌ها را بزنم و الا حواشي هم خيلي دارد. شرح و بسط و تفسير و توضيحي كه در اطراف اين شبهه ميدهند، دل جوان و پير را سياه و تاريك ميكند، آن‌ها را ديگر بنا نيست من عرض كنم، اين خلاصه شبهه.

جواب: به قول علماء، ما در مسائل و مشاكل دو نوع جواب داريم: يكی جواب نقضي داريم، يك جواب حلي داريم. چون مجلس ما به انوار مقدسه روحانيين، كثر الله امثالهم و ادام الله ظلالهم منور است، من چاره ندارم، بايد رعايت جنبه مقدس روحانيين مجلس را، علماء، حجج، آيات، مدرسين، طلاب، محصلين، رعايت جانب اين‌ها را بايد تا يك مقداري كرده باشم. البته مطالبي را هم كه عموم بفهمند، خواهيم گفت.

از اين مطلب، دو جواب داريم: يک جواب نقضي داريم و جواب حلي داريم. جواب نقضي آن، مختصر است، جواب حلي آن مفصل است و براي تكميل جواب حلي دعوت ميكنم فردا شب هم بياييد. بلكه ممكن است سه شب هم طول بكشد، اما مسلما فردا شب هم دنباله همين مطلب است. بيائيد كه خوب شبهه از دل شما ان‌شاءالله خوب برداشته شود.

جواب نقضي اين است:

آقايان اهل علم، اين يك مطلبي است كه همه قبول دارند.

ميگويند: «حكم الامثال فيما يجوز و فيما لا يجوز واحد» امثال و اشباه در طرف احكام جايزه يك حكم را دارد، در طرف احكام ممنوعه هم، يك حكم را دارند. مثلا چطور؟

همين موضوع كه الان داريم از آن بحث ميكنيم: اگر غيبت امام و دست نرسيدن مردم به دامن او، در هزار سال، سبب شود براي لغو بودن وجودش، غيبش در ده روز هم، سبب براي لغو بودن وجودش است. فرقي نميكند، چه ده روز پنهان باشد و دسترسي به او نباشد، در اين ده روز وجود او لغو خواهد بود، چه ده سال، چه ده قرن. و اگر ده روز غيب او، مانع عقلي نداشت، ده سال و ده قرن هم مانع عقلي ندارد.

اين معناي «حكم الامثال فيما يجوز و فيما لا يجوز واحد» خوب، حالا ميگوئيم: غيبت به اين معنى كه دست نرسيدن به دامن امام زمان7، اين منحصر به امام زمان7 ما نيست، در آن امام‌هاي ديگر هم بوده است، چطور؟ حضرت موسي بن جعفر8 در دوران «هارون» حبس شدند، چهار سال، بعضي ده سال، بعضي هم بيشتر نوشته‌اند، حالا ما همان چهار سال را ميگيريم. چهار سال حضرت موسي بن جعفر8 در حبس «هارون» بودند، بصره، بغداد، بغداد هم جاهاي مختلف، و در موقعي‌كه اين بزرگوار در حبس بودند، هيچ يك از شيعه نميدانست كه حضرت كجا هستند؟ حتي حضرت علي بن موسي الرضا7 كه فرزند ارجمند موسي بن جعفر8 بودند، بر حسب علم عادي بشري، ايشان هم نميدانستند كه بابايشان كجا است؟ شيعيان ديگر هم نمى‌دانستند. اصلا معلوم نبود حضرت در شهر هستند، در بيابان هستند، بعضي شايد نميدانستند كه حضرت زنده است يا مرده است؟ چهار سال شيعه دسترسي به امام زمانشان نداشتند، به هيچ وجه.

خوب، در اين چهار سالي كه شيعه دسترسي به امام زمانشان موسي بن جعفر8 نداشتند، آيا وجود موسي بن جعفر8 لغو بود؟ آيا ايشان از امامت افتاده بوده است؟ حاشا و كلا! اگر چهار سال غيب و دست نرسيدن شيعه به حضرت، مانع نباشد و موجب لغويت و بي‌ثمرگي حضرت نباشد، ده قرن

غيبت امام زمان7 هم مانع نخواهد داشت، و منافات با امامتش ندارد و موجب لغويت وجودش نميشود.

امام صادق8 در بعضي از اوقات در حبس «منصور» بودند. يك حبس‌هاي عجيب و غريبي بود، حبس نظر، مرغ از روي هوا نميتوانست بالاي سر امام صادق8 بپرد تا چه برسد به شيعه كه دستش به دامن حضرت برسد.

يك قصه اين‌جا برايتان نقل ميكنم، كه نوع آقايان محترمات اين‌ها اقلا يك چيزي شنيده باشند.

يك روزي يكي از شيعيان خلقش با زنش تنگ شد. جنگ و نزاع بين زن و شوهر بوده و هست و خواهد بود. با هر روشي، با متدهاي جديد هم كه ازدواج شود، باز هم جنگ و نزاع هست. بين همين زن و شوهرهاي متجددي كه با روش اروپا با هم ازدواج مي‌كنند كه نمی‌خواهم آن را شرح بدهم، باز هم اختلاف است. يك اختلافي بين زن و شوهري پيدا شد، مرد خلقش تنگ شد به زن گفت: «انت طالق ثلاثه» تو سه طلاق هستی، برو. خلاص.

بعد از هفت، هشت روزي كه گذشت، مرد پشيمان شد، اين‌چه غلط بي‌جائي بود كردم؟ خلقم تنگ شد، خانم را طلاق داديم؟ مادر بچه‌ها است، خلاصه پشيمان شد. آمد به زن رجوع كرد، زن گفت: من بر تو حلال نيستم، تو مرا سه طلاقه كرده‌اي، در سه طلاقه‌اي رجوع نيست. خلاصه كلام احتياج به محلل دارد و چه و چه.

مرد گفت: بر مذهب ما شيعه اين سه طلاقه نيست، اين بر مذهب سني‌ها ممكن است سه طلاق باشد. آن سه طلاق كه بينونت حاصل ميشود و احتياج به محلل دارد، آن سه طلاقي است كه مرد زنش را طلاق بدهد، بعد در عده رجوع كند، يا بعدا به عقد جديد عقدش بكند و باز طلاقش بدهد و بعد عقدش بكند، آن طلاق سومي، طلاقي است كه بينونت دارد و احتياج به محلل پيدا ميكند.

زن گفت: نخير، من قبول ندارم. هرچه مرد گفت زن گفت: من قبول ندارم، مگر آن‌كه بروي از آقا امام جعفر صادق7 بپرسي و آن بزرگوار بفرمايند اين، آن سه طلاقي كه بينونت مي‌آورد، نيست. البته تو امين من هستي، برو پيش حضرت بپرس. اگر حضرت فرمودند، من حاضرم با تو نزديك شوم و الا خير.

گفت: خانم، دست احدي به حضرت نميرسد، حضرت در دسترس من نيست، حضرت در حيره، حبس نظر است به شدت، نميتوانم خودم را به او برسانم. گفت: نميتواني بمان به همين حالت، مرد

هم شهوتش فشار آورده بود، خلاصه كلام مضطر شده است، چاره ندارد، بايد با خانم بسازد، گفت: علي الله، به اميد خدا برويم، ببينيم دستمان ميرسد يا نميرسد؟

به طرف حيره آمد، وقتي رسيد به آن محل كه حضرت محبوس به حبس نظر بودند، ديد، آخ، دور تا دور خانه حضرت و كوچه حضرت و محله حضرت، پر از كارآگاه و اطلاعاتي ريخته‌اند و ساواكي‌ها ريخته‌اند و ركن دوميها ريخته‌اند. انواع مختلفه از مفتشين مراقب هستند تا مرغي نزديك به حضرت نشود.

اه، چكار كنيم، چكار كنيم، در اين بين‌ها يك خيار فروشي طبق خياري روي سرش بود، داد مي‌زد: آهاي خيار داريم، خيار داريم، خيار اصفهان، آن قدرها فوق العاده نيست كه بگويم خيار اصفهان داريم، خيار دولاب داريم، ارزان ميدهيم.

مرد به فكر افتاد كه خوب حقه‌اي گيرم آمد: خيار فروش را صدا زد، گفت: بيا، عمو خيار فروش بيا. طبقي خيار آمد. گفت: اين خيارها چند است؟ مثلا گفت: كيلوئي دو قران. گفت: اين چقدر است؟ ده كيلو است. گفت: تمام اين خيارها را از تو مي‌خرم و پولش را نقد به تو ميدهم با يك شرط. گفت: شرطش چيست؟ گفت: شرطش آن است كه اين پيش بندت را بدهي به كمرم بزنم و طبق را بدهي به من، نيم ساعت تو اين‌جا بنشيني.

مرد ديد اين اهميتي ندارد، يك‌جا خيارهايش را ميفروشد، نيم ساعت هم استراحت ميكند. گفت: حرفي ندارم. اين هم پول تمام خيارها را داد و خيارها را خريد و طبق را گرفت و پيش بند را به كمر زد و طبق را روي سر گذاشت. آهاي خيار داريم. آهاي خيار داريم، رو به طرف در خانه امام صادق7، آنجا كه حضرت حبس نظر بودند. حضرت هم تصادفا دم در خانه بودند. اين همين‌طور خيار داريم، خيار دولاب داريم، به آن طرف رفت. حضرت فهميدند، فرمودند: خوب نقشه‌اي به كار زدي، مساله‌ات چيست؟ گفت: مسالهام اين است كه خانم دست نميدهد، ما هم پدرمان در آمده از جدائي. من ميگويم اين سه طلاقه نيست، او ميگويد: سه طلاق است، چه ميفرمائيد؟ حضرت فرمودند: نه اين سه طلاق نيست، سلام ما را به او برسان، قران سعدين بشود.

خيلي خوب، عمو خياري خيارهايت دانه‌اي چند مي‌دهي؟ كيلوئي چند ميدهي؟ جواب مساله را در ضمن داده است. رفت به عنوان فروش خيار و صدا زدن امام صادق7 خيار فروش را، به اين عنوان خودش را رسانيد و مسالهاش را في مابين گرفت. باز خيار داريم، خيار داريم، رد شد از آن طرف پيش مرد آمد و طبق خيار را داد و خيارها را داد و پول را هم حلال كرد.

اين با هزار و يك حقه و نيرنگ خودش را به امام رسانيده است، شيعه ديگر كه همه اين نيرنگ‌ها را بلد نيستند، همه كه فرصت اين كارها را ندارند. اصلا دسترسي به امام صادق7 نداشتند. حالا امام صادق7 در اين مدت وجودش لغو است؟ كالعدم است؟ امامت او بي‌اثر است؟

بيا بالاتر، پيغمبر9 از مدينه كه هجرت فرمودند، «ليله المبيت»، كه از شب‌هاي تاريخی دنيا است و از شب‌هاي مهم اسلام است، شبي كه جمع شده بودند، بريزند پيغمبر9 را بكشند. حتي از قبيله خود بني هاشم يك نفر كه «ابولهب» باشد، حاضر بود، كه خون پيغمبر9 پخش شود در تمام قبائل. و آن هم دستور معلم همه ما بود، معلم الكل، آن شيخ نجدي، پيرمرد نجدي، شيخ همه ما، همه خدمت او درس خوانديم و ميخوانيم و خواهيم هم خواند، من منبري و هم شماي بازاري، به هر جهت، ميخواستند پيغمبر را بكشند، پيغمبر9 فرار كردند، حركت كردند. آن فدائي و جان نثاري كه فاني در پيغمبر9 و در دين بود، عليبنابيطالب7، جاي پيغمبر خوابيد.

اين را آقايان افتخار نميدانند، اين را امتياز نميشمرند، اين را مميز نميدانند. صرف رفتن با پيغمبر9 و از چنگال دشمن بيرون رفتن را امتياز ميشمارند9، به هر حالت، بر خورد كردند با حضرت ابوبكر الصديق خليفه اولي و ايشان را هم برداشتند و همراه خود بردند. حالا من نميخواهم در اين باب عرايضي عرض كرده باشم، اگر يك وقتي بحث خلافت را بكنم، هم از خنده روده بر ميشويد، هم آتش‌تان ميگيرد و با دندان‌تان ميخواهيد آن‌ها را بدريد.

عرض كنم كه رسيد به پيغمبر9، فرمودند: بيا برويم، چون مبادا بيايد توي مدينه بعد جاي پيغمبر را از مجراي او بفهمند، او را بردند.

قريب ده، دوازده روز هيچ‌كس نميدانست پيغمبر9 كجا است؟ تا وقتي كه پيغمبر9 پيغام فرستادند براي اميرالمومنين7 كه ما آمديم، در فلان محل هستيم، فواطم را بردار بياور، فاطمه بنت اسد و فاطمه صديقه3 را بياور.

تا پيغمبر9 خبر نداده بودند كه ما كجا هستيم، احدي نمي‌دانست كه پيغمبر كجا است؟ حالا اين پيغمبر9 كه مورد دسترسي مردم نيست، براي اين مردم وجودش لغو است؟ پيغمبريش در اين مدت لغو است؟ اگر لغو است، اين‌جا هم غيبت امام زمان7 لغو است، اگر لغو نيست، اين‌جا هم منشا لغويت نيست.

بيا بالاتر، امام صادق7 در مدينه است، شيعه در بلخ است. بين بلخ و مدينه سيصد فرسخ، چهارصد فرسخ راه است. آن زمان‌ها هم نه طياره جت بود، نه قطار بوده، نه اتومبيل بوده، وسايل نقليه

عبارت بوده از الاغ و قاطر و يابو و شتر، كجاوه و پالكي؟؟؟ 27:50 و سرنشين. اگر از بلخ ميخواستند به مدينه بيايند، چهار ماه، سه ماه طول ميكشيد، چهار ماه ذهاب و اياب بود. همه شيعه هم كه دسترسي نداشتند كه اين‌طور وسايل نقليه را تهيه كنند، پول نداشتند، كار و كاسيي نداشتند. چه بسا دو پشت، سه پشت از شيعه ميگذشت كه اين‌ها نمي توانستند خدمت امامشان برسند. امام صادق مدينه7 براي آن شيعه بلخ امام غايب است، غيبت دارد نسبت به آن شيعه‌اي كه در بلخ است. آن شيعه بلخ دسترسي به اين حضرت ندارد. حالا وجود اين حضرت براي شيعه بلخ مانند عدم است و لغو است؟ و امامتش در اين‌جا ساقط است؟ ابدا.

وقتي كه اين غيبت‌ها كه به عرضتان رساندم، منشا لغويت وجود امام نشد و او را از امامت ساقط نكرد، غيبت امام زمان7 هم مثل آن ده روز و ده ماه و ده سال و ده قرن، همه يك حكم دارد. غيبت به اين معني كه او را نبينند يا نشناسندش، اگر اين معناي غيبت شد، اين غيبت در موسي بن جعفر8 هم در اين چهار سال بود، اين غيبت در پيغمبر9 هم در اين مدت هجرتش بود، اين غيبت در امام صادق7، در آن موقعي‌كه در محاصره و حبس نظر منصور بود، بالنسبه به بعضي بود و لو بالنسبه به همه نباشد. در موسي بن جعفر8 كه نسبت به همه بود. بالنسبه به بعضي، اين غيبت منافي با امامت او است؟ اين غيبت از نظر شيعه وجود امام كالعدم ميشود؟ نه، وقتي آن‌جا نباشد اين‌جا هم نيست. اين جواب نقضي بود.

و اما جواب حلي، دلم ميخواهد خوب توجه بفرمائيد، تحفهاي است تقديم ميكنم.

امام و حجت خدا وجودي دارد في نفسه و لنفسه و وجود و موجوديتي دارد في نفسه لغيره، اين دو قسم است. «وجود امام في نفسه»، يك موجوديت اصولي و اساسي دارد، كه «وجود لغيره» او دنباله و تابع او است. روشن‌تر بگويم.

آقايان، ما براي حيوانات خلق نشدهايم، حيوانات براي ما خلق شدهاند. در آن شب‌هاي اول اين مطلب را اشاره كردم، وعده هم دادم كه قدري مفصل‌تر بگويم، حالا به موعد آن الحمدلله رسيده‌ام.

گوسفند براي بنده است، نه بنده براي گوسفند، گوسفند را «اذبحوا» مي‌كنند در راه بنده، بنده را «اذبحوا» نميكنند در راه گوسفند، اين درست است؟ نباتات براي حيوانات هستند، حيوانات براي نباتات نيستند، يونجه مال گوسفند است، گوسفند مال يونجه نيست، يونجه براي آن است كه گوسفند بخورد، چاق شود و بعد سر گوسفند را سرش را ببرند و كباب حسيني درست كنند، بدهند بنده بخورم، فرض بفرمائيد، يا كباب راسته درست كنند، بدهند جوان‌ها نوش جان كنند، يا بكوبند، كباب

شامي درست كنند، بدهند پيرمردها بخورند. بالاخره گوسفند مال بشر است، بشر كه مال گوسفند نيست.

حالا اگر بشري گوسفندي را چراند، اين چراندن بشر گوسفند را، نه براي احترام به گوسفند است، براي خودش است كه بعد گوشتش را نوش جان كند و چاق و فربه شود. در ضمن گوسفند هم به كمال لايق خودش كه چاقی باشد، ميرسد. اين را دانستيد، بيائيد.

ما براي انبياء و حجج الهيه خلق شدهايم در اين نشئه، نه اين‌كه اين‌ها براي ما خلق شده باشند. امر به عكس است، اين‌ها را فداي ما نميكنند. عالي را فداي سافل نميكنند، سافل را فداي عالي مي‌كنند. ما را در اين نشئه برای انبياء آوردهاند كه آن‌ها بيايند ما را هدايت كنند و در طريق هدايت ما، متحمل زحمت‌ها و رنج‌هائي بشوند و بر اثر آن زحمت‌ها و رنج‌ها مقامات خودشان عالي بشود و خودشان به كمالات لايقه برسند.

خاتم الانبياء، گوهر يكتاي عالم امكان كه از نشئه روحاني عوالم ارواح و ملكوت ميآورندش به اين نشئه و متعلق به بدنش ميكنند و او را در اين عرب‌هاي اوران اوتان بين الانسان و الحيوان، عرب‌هائي كه نميشود اسمشان را آدم گذاشت، عرب‌هاي قبل از اسلام، نه ميشد حيوان گفت. نميشد گفت حيوان، چون مستوي القامه و بادي البشره و عريض الظفره بودند، ناخن پهن و پيشاني باز و قد راست، نميشود گفت الاغ، نميشد هم گفت آدم، چون هيچ يك از فضائل آدميت در آن‌ها وجود نداشت.

كسي‌كه دختر خودش را بگيرد و بكشد، كسي‌كه گوشت سگ را بخورد.

اذا اسدی جاع يوم ببلده   و كان ؟؟؟ 35:30 كلبه تحت آكله

اين شعر برای خودشان است. گوشت سگ را می‌خورد، گوشت موش را می‌خورد، پرسيدند چرا اين موش را ميخوري؟ گفت: نمی‌دانی، اين گوشت خاصيت دارد، ؟؟؟ گفت: اين بهترين گوشت‌ها را دارد می خورد. ؟؟؟ مار را مثل گوشت كوهی و ماهی آزاد رشت می‌خورد.

اين خوراك، اين ؟؟؟ اين كثافت كاري‌هاي ديگرشان كه اگر بخواهم شرح بدهم مجلس خراب ميشود. اين عربي كه از فضائل انساني هيچ چيز بهرهمند نبود، يك حيوان دوپائي بود، خاتم الانبياء9 را بياورند، از عوالم قدس لاهوت تعلق بدهند به اين جسد عنصري مادي و او را محصور و معاصر با اين عرب‌ها بكنند و بگويند اين الاغ‌ها را آدم كن. اين حيوانات را انسان كن.

آخ، جان انسان به لبش ميرسد. آقا، اصلا معاشرت عالم با جاهل بزرگترين رياضت‌ها است، اين را بدانيد، آن قدري‌كه جهال و نادانان در گريز از علماء هستند، صد هزار برابر آن، علماء در گريز از نادانان هستند، چرا؟ چون مجالست عالم با جاهل، مثل زندان تك نمره است، چون با هم، سنخ نيستند.

وقتي‌كه هدهد ناپديد شد، حضرت سليمان7 گفت: اگر هدهد بيايد و عذر موجهي نياورد، عذاب شديدي او را خواهم كرد. پرسيدند: عذاب شديد چيست؟ فرمودند: با ناجنس او را در قفس ميكنم.

اصلا مجالست با ناجنس يك زنداني است. ملا را با نادان هم جوال كردن و هم مجلس كردن، اين رياضتي است. خاصه كه اگر برگردن ملا بگذارند كه اين جاهل را بايد دانا كني، جانس به لبش ميآيد.

این قصه را برای بچه‌های مجلس می‌گویم بخندند.

گفتند: پادشاه خواست يك وزيري را تنبيه كند. گفت: تنبيه شديد می‌خواهم بكنم. به او گفتند: او را بكش، گفت: نه، كشتن خوب نيست، پنج دقيقه به زحمت ميافتد، بعد راحت ميشود. ميخواهم زنده بلا مرده بشود.

يك دانشمندي گفت: وزير را با يك نادان هم اطاق كنيد. گفت: خوب حرفي است. گفتند: دهاتي‌ها نادانتر از شهريها هستند.

مرغ دم سوي شهر و سر سوي ده دم آن مرغ از سر او به

نوعا اهالي آبادي‌ها كم عقل‌تر از شهري‌ها هستند. توي دهات هم، شبان‌ها از همه كم عقل‌تر هستند، به جهت آن‌كه با شبانه روز با گوسفندان محشور هستند. گفت: يك چوپان نادان را برويد پيدا كنيد، بياوريد. رفتند يك چوپان احمقي را پيدا كردند، آوردند و در يك باغي وزير را حبس كردند. اين رمان نيست، واقعيت دارد. اتاق مبله‌اي و خوراك هم، همه چيز مهيا بود. توي اين باغ شبان را آوردند كنار وزير، گفتند: اين هم مانند شما محبوس است، بايد خدمت شما باشد.

وزير كوسه بود، آقا چشم اين چوپان كه به وزير افتاد، بنا كرد به گريه كردن. گفت: مرا با اين يك‌جا حبس نكنيد، اين براي من جهنم است. گفتند: نميشود، تو بايد خدمت حضرت اشرف باشيد.

آقا موقع ناهار شد، ناهار را پختند، آوردند روي ميز گذاشتند و كارد و چنگال و قاشق و همه چيز گذاشتند، دستمال‌هاي روی زانو و با آدابی كه دارد.

وزير به چوپان گفت: بيا غذا بخور، او شروع به گريه كرد، هي نگاه ميكرد به وزير و هي گريه ميكرد. چرا گريه ميكني؟ براي چه؟ باغ بهشت است اينجا، عمو جان، تو به خواب شب هم نميديدي، براي من زندان است، براي تو كه بهشت برين است، بيا بنشين. اين حرف ميزد، او گريه ميكرد. بالاخره وزير لقمه را برداشت و خورد و او هاي هاي گريه ميكرد. گفت چرا گريه ميكني؟ بالاخره حرف زد، گفت: چشمم به صورت تو كه ميافتد، يادم به بزم ميآيد. آهاي بز جانم، آهاي پيش قافله بزهاي من، كجائي؟ همينطور كه شما غذا ميخوريد، ريش سفيد بزم يادم ميآيد.

آقا، وزير را ميگوئي، مثل اينكه خنجر به قلبش بخورد. نوشت: اعلي حضرتا، شهريارا، قربان خاك پاي شما بشوم، اگر عنايتي در حق حقير داريد، دستور بفرمائيد طناب به گردن بنده بياندازند و مرا خفه كنند. يك آن، معاشرت من با اين احمق، از صد نوع كشتن بر من سختتر است. اينطوري است.

آن وقت يك نفر وجود مسعودي كه شاهباز فضاي قدس لاهوت است، او را تعلق به بدن ميدهند، او را توي اين زمين ميآورند، با اين عربهائي كه به صد نوبت از آن چوپانها بدتر هستند، با آنها محشور و معاشر ميكنند و ميگويند اينها را تربيت كن، اينها را آدم كن، چقدر رياضت دارد؟

«قَالَ مَا أُوذِيَ نَبِيٌ مِثْلَ مَا أُوذِيت» [2]

يك جهتش اين است.

دو تا احمق را بدهند دست شما و بگويند اينها را مودب كن، جانت به لبت میآيد تا وقتی اينها را آدم کنی. اين رياضت بزرگ را كه اينها ميكشند، موجب رقاء و ارتقاء درجه وجودي خودشان ميشود.

انبياء را در اين نشئه كه ميآورند، براي رسيدن خود انبياء به كمالات لائقه است.

یک نکته ای است که به علماء تقديم كنم. آقايان علماء آن فرمايشاتي كه حضرات فلاسفه يونان در عقول فرمودهاند، آن فرمايشات براي خودشان خوب است. به موجب معارف كتاب و سنت، ما سوي الله همه قابل ترقي هستند، همه و همه و همه. عقول عشرهاي كه مشائيين گفتهاند، يا جواهر اعلون و انوار قاهرهاي كه يا انوار اسپهبدي كه حكماء اشراق گفتهاند، اينها مال خودشان باشد. آقايان كتاب و سنت، ما سوي الله را قابل ترقي ميداند و رو به تكامل.

در اين تشهد نمازتان وقتي صلوات بر پيغمبر ميفرستيد، آن دعاي مستحب را كه ميخوانيد، چه ميگوئيد؟ ميگوئيد:

«وَ تَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ وَ ارْفَعْ دَرَجَتَه» [3]

خدايا شفاعت اين پيغمبر را در باره امتش قبول كن و درجه خود پيغمبر را بالا ببر. پس پيغمبر قابل ترقى است. در همان نشئه‌ای كه الان هست. كه در مذاق فلاسفه، نشئه بعد را نشئه ترقي و تكامل نميدانند، چون دار هيولويت را آنجا نميدانند. بله، آنجا هيولا نيست، اما ترقي و تكامل معلول به وجود هيولا نيست.

يك دعائي است، دعاها را بخوانيد، ابوابي از معارف توي دعاها خوابيده است، آقايان طلاب و محصلين، موالي من، سروران من، كه خدا به حق صاحب الزمان7، آن به آن بر عز شما بيافزايد.

و شما را از اين ملت نگيرد.

و مردم با دين را قدردان وجود شما بنمايد.

دعاها را شما طلبه‌ها خيلي بخوانيد، ابوابي از معارف الهيه در ادعيه و زيارات است.

يكي از دعاها اين است:

« اللَّهُمَّ أَعْطِ مُحَمَّداً الْوَسِيلَةَ وَ الْفَضْلَ وَ الْفَضِيلَةَ وَ الدَّرَجَةَ الرَّفِيعَةَ » [4]

از خدا ميطلبيم كه درجه پيغمبر را بالا ببرد، به هر دعائي كه بخوانيد، دعاها مستجاب است و درجه پيغمبر بالا مي‌رود. از پيغمبر ما بالفعلي كامل‌تر نداريم، از پيغمبر كه حجاب اعظم و اول ما خلق است، از او وجودي كامل‌تر نداريم، در عين حال اين وجود كامل مكمل اكمل گدای خدا است. خداي متعال فوق ما لايتناهي بما لايتناهي است، عده و مده و شده، پيغمبر را در طرف ابد، اگر ما لايتناهي بگيريم، خداي متعال فوق او است و فوقيت او هم لايتناهي است.

لذا دائما پيغمبر نسبت به خدا، نسبت صفر دارد، و نسبت عدم به وجود را دارد. گداي خدا است، قابل ترقي است، خدا دائما او را ترقي ميدهد، هي ترقي مي دهد، درست توجه فرموديد چه گفتم! ما بالفعلي كه ديگر قابل ترقي و تكامل نباشد در عالم امكان نداريم، فلاسفه يونان و مشاء و اشراق همه اشتباه كردهاند، با صداي بلند ميگويم: همه اشتباه كردهاند. معارف انبياء غير از اين است، مخصوصا معارف قرآن و سنت پيغمبر و احاديث ائمه غير از اين است. همه موجودات الي الابد قابل ترقي هستند و لو هيولا نداشته باشند.

الان پيغمبر رو به ترقي است، الان امام زمان كه هسته مركزي عالم كيهان و كيان است، در شب جمعه، دائم ترقي ميكند، علمش زياد ميشود، زياد ميشود. در شب‌هاي جمعه علم پيغمبر زياد

میشود، پیغمبري که مرده است و به عالم ملکوت رفته است، پیغمبري که در قطب جبروت است، در شب‌هاي جمعه هي بالا مي‌رود، هي بالا مي‌رود، هي بالا مي‌رود، در عين حالي که اكمل موجودات است. آن وقت در زماني که در دنيا است، البته رو به کمال است.

انبياء و اوصياء دو کمال دارند: يك كمال ذاتي که حق متعال به آن‌ها داده است: (إِنَّ اللهَ اصْطَفى آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهيمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمين») [5] ، اين يك كمال ذاتي است، (يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشاءُ) [6] (ذلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتيهِ مَنْ يَشاءُ) [7] . خداي متعال پيغمبر را خزانه كمالات خودش كرد، به پيغمبر آن قدر داد که از حوصله عقل ما خارج است، اين يك كمال پيغمبر است. يك كمالات اكتسابي دارد، که بايد به دنيا بيايد، رنج بکشد و زحمت بکشد، تربيت عرب‌هاي اوران اوتان را بکند، خون دل بخورد، سنگ از اين‌ها به پيشاني و سر و صورتش بخورد، خاکستر بر سر او بريزند، ساحرش و مجنونش بگويند، کاذبش بگويند، بي‌اعتنائي به او بکنند، در فشار اقتصادي، سه سال در شعب ابي‌طالب او را بگذارند. اين جان کندن‌ها و رياضت‌ها پيغمبر را به يك كمالاتي ميرساند، اين كمالات، كمالات اكتسابي پيغمبر است.

براي اين‌که اين مطلب، یک قدري توضيح بيشتر داده شود، از آن ساقه مجلس تا پا منبر، مخصوصا از آيات عظامي که تشريف فرما هستند و سلسله جليله علماء و محصلين و مدرسين، شما که ديگر به طريق اولى، تقاضا ميکنم آن‌طوري که شايسته پيغمبر اسلام است سه تا صلوات بلند بفرستيد.

شهباز فضاي لامکاني   غواص جواهر معاني

محجوب گشاي53 عالم غيب گنجور خزانههاي لاريب

پردههاي غيب را او بلند ميکند. دعاي احتجاب را طلبه‌ها، شب‌هاي جمعه بخوانيد. علامه مجلسي قدس الله سره،

خدايا به حق ذات مقدست، آن به آن، انوار رحمت خودت را به روح اين پدر و پسر عطا بفرما.

دعاي احتجاب که در «زادالمعاد» است، بخوانيد. آنجا معناي آن شعر را ميفهميد، محجوب گشاي عالم غيب را ميفهميد.

محجوب گشاي عالم غيب   گنجور خزانههاي لاريب

گنجينه كيمياي عالم   پيش از همه پيشواي آدم

ذيل كرمش ز فتنهها دور   خاك قدمش به ديدهها نور

بر پنجره‌اي كشيده فتراك   كانجا نرسد كمند ادراك

«كلما قدم فكري فيك شبرا فر ميلا» [8] اين مقام اوليه است، كه عقل‌ها مبهوت است. در عين اين‌ها، همين پيغمبر باز قابل ترقي است. آن‌كه تغير ندارد، ترقي ندارد، تنزل ندارد، فقط خدا است.

آن‌چه تغير نپذيرد تو هستی. آن‌كه نمرده است و نميرد، تو هستي،

ما همه فاني و بقا بس تو را   ملك تعالي و تقدس تو را

خداست كه ترقي ندارد، خداست كه تكامل ندارد، خداست كه حركت صعودي و نزولي ندارد و الا ما سواي خدا همه در جنبش هستند، همه در حركت هستند همه در سير هستند، حركت «خروج الشيء من القوه الي الفعل يسيرا يسيرا»، حركت جوهري، حركت وضعي، حركت عيني، حركت كمي، حركت كيفي، پنج مقوله حركت، يكي مقوله جوهر، چهار تا مقوله عرض. كل ممكنات در حركت هستند، كل ممكنات در ترقي و تكامل هستند.

جمله ذرات جهان در رقصند   پا نهاده به كمال از نقصند

خاتم الانبياء هم در تكامل است، تكامل كسبي اين عالم، تكامل لطفي عوالم قبل و عوالم بعد. پيغمبر ترقي دارد، پيغمبر قوس صعود را مي‌پيمايد، تا يك ميليارد سال؟ خير، تا صد ميليارد سال؟ خير، الی الابد، دائما خدا تجلي رافت، تجلي رحمت، تجلي جلال، تجلي جمال، تجلي كمال، از قدس متعالش به پيغمبر ميكند و پيغمبر در هر جلوه‌اي، يك مقام كمالي را به خود ميگيرد.

چون پرده‌ها خيلي دقيق است، اين را حالا ميبندم.

اگر نبندم ز سخن حلق را   آتشي آيد بسوزد خلق را

مجلس مختلط است، بعضي استعدادها وافي نيست، و الا به جان پيغمبر اين‌جا يك رمزها و چيزهائي كه از دعاها فهميده ميشود، ميترسم يك خورده جلو بروم.

نيزهبازي اندرين كوههاي تنگ نيزه بازان را بسي آرد به تنگ

پيغمبر قابل ترقي است، پيغمبر كه قابل ترقي شد، انبياء ديگر معلوم است، شاگرد او هستند، آن‌ها ديگر بچه كوچوهاي او هستند، آن‌ها از عرق جبين اين آفريده شدهاند، آن‌ها هم قابل ترقي هستند. آن وقت پيغمبران را به دنيا آوردند، ما را براي پيامبران خلق كردند، ما براي آن‌ها هستيم. چطور ما براي آن‌ها هستيم؟ ما را آوردهاند، آن‌ها را هم آوردهاند، به آن‌ها ميگويند: اين‌ها را تربيت كن،

اين‌ها را هدايت كنيد، به راه حق بكشيد. در كشاندن‌شان ما به راه حق، آن‌ها كامل ميشوند، بالتبع ما هم كامل ميشويم.

پس وجود انبياء براي وجود ما نيست، وجود انبياء در دنيا براي كمالات خودشان است. راه كمالات آن‌ها، تكميل كردن آن‌ها است ما را، اين است كه بالتبع ما هم كامل ميشويم. ما براي آن‌ها هستيم، نه آن‌ها براي ما. امام عصر براي ما نيست بچه جان.

اين ؟؟؟ 59:50 عالم وجود، اين قرقاول‌ها و بوقلمون‌ها و ماهي‌هاي آزاد و دراج‌ها و تيهوها، اين‌ها را براي آيت الله آورده‌اند. آيت الله را مهمان مي‌كني. از هر چه ميرود سخن دوست خوشتر است، وصف العيش، نصف العيش، آخر اين مجازها به حقيقت ميرسد، آيت الله را دعوت ميكني، بوقلمون، قرقاول، بره ته چين، امثال ذلك تهيه مي‌كني، رزقنا الله و جميع المومنين، از اين دعاهای مستجاب است، آقا را دعوت ميكني، آن وقت براي آقا ميوه ميآوري، شيريني می‌آوری، پلو مي‌آوري، با چهار رقم خورشت. واعظ سر نماز آقا هم ميآيد و ميخورد، مكبر آقا هم ميآيد و ميخورد، اصحاب آقا هم ميآيند و ميخورند، قدري جلوتر، گربه توي خانه آقا هم سبيلش را چرب ميكند، دنبه‌هاي عجيب گيرش ميآيد، سگ‌هاي در خانه هم سبيل‌هايش را چوب ميكند، استخوان‌ها ميخورد. تو سفره را براي سگ‌ها نينداخته‌اي، تو آن بوقلمون‌ها را براي گربه‌ها نياورده‌اي، آن خورشت و فسنجان را براي مگس‌هائي كه ميآيند و زنبورها و پشه‌هائي كه جمع ميشوند، نياورده‌اي، براي واعظ سر نماز نياورده‌اي، عاشق چشم و ابروي او نبودي، براي مكبر آقا نياوردي، براي آقا آورده‌اي. اين‌ها هم جز جوال آقا هستند، آن سگ‌ها هم به بركت آقا سبيلشان چرب ميشود.

خدا اين سفره وجود را كه پهن كرده، اين كواكب نوراني، اين سيارات اين نيرات كه نور هر يك از آن‌ها هزار و يك خاصيت طبيعي دارند، هزار و يك خاصيت معنوي دارد، اين‌ها را براي بنده و شما خلق نكرده است، اين (أَ لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهادا) [9] اين گهواره، برای جنباندن سگ‌ها كه ماديين باشند، سگ‌هاي گزنده و درنده كه بر روي آقا هم پرتاب ميكنند، پاچه آقا را می‌گيرند، با خود آقا ميجنگند، براي آن‌ها نياورده است، ماديين و ماترياليست‌ها، اين سفره را پهن نكرده است. اين روئيدني‌ها، اين معدن‌ها، اين آسماني‌ها و زميني‌ها را، براي سگ‌ها و گربه و شغال‌ها و مگس‌ها نياورده است، برای آقا است، براي وجود مسعود اعلي حضرت، امكان مكنت كيهان شوكت حجه الله علي العالمين و بقيه الله في الارضين حضرت حجه بن الحسن صلوات الله عليه.

مهدي مظفر امام عصر موعود امم شاه انس و جان

در حسن وي اين چرخ گرد چون گوي ممكن نبود

ممكن نبود خيمه بيستون ايمن نبود گله بيشبان

كشتي بودش ناخدا بكار تا آنكه رساند بركران

كران يعنی ساحل دريا.

بيرهبر ما را هزار سال دور است ز دادار مهربان

اين شعرها مال سروش اصفهاني است، خواندم دوتاي ديگرش را بخوانم، عيبي ندارد،

روزي كه به پيروزي و ظفر

خدايا آن روز را برسان.

روزي كه به پيروزي و ظفر رايات فرازد به فرقدان

انگشتري مصطفي به دست شمشير علي باشد در ميان

آيد زپي ياريش سروش عيساي مسيحا از آسمان

خاصان خدايش ز شرق و غرب تا زند به خدمت يكان يكان

ان‌شاءالله از اصفهان صد تا می‌آيد.

شعر به اين‌جا رسيد، وقت هم گذشته است، مطلب فی‌مابين مانده است، فردا شب بياييد تا تكميل شود، اگر نيائيد و نفهميديد، بر عهده من نيست. حالا دو تا دعا ميكنم، می‌بينم دل‌های شما متوجه شده است، می‌بينم قافله بسته شده است، از سوز دل آمين بگوئيد، آن‌طوركه دو تا جوانتان مرده، چطور مي‌سوزي و چطور دعا ميكني؟ در سختي‌ها چطور مي‌سوزي و دعا ميكني! همين‌طور بسوزيد و دعا كنيد. يك وقت ميبينيد تير به هدف خورد، دعاي دل شكسته‌اي مستجاب شد، علماء شما بناليد و آمين بلند بگوئيد تا ديگران هم بياموزند.

اللهم ارنا الطلعه الرشيده

اشک بريزيد و آمين بگوييد، بسوزيد و آمين بگوييد،

اللهم ارنا الطلعه الرشيده و الغره الحميده.

اللهم بحق القرآن، عجل فرجه و سهل مخرجه و اسلك بنا محجته.

خون شده ز هجرت دل

يابن العسكري7

خون شده ز هجرت دل   كار دل شده مشكل

به روز وصل ما مقبل   آه از اين پريشاني

آقا جان، مولا جان، عزيز دل ما،

ما به محفل عشقت   همچو شمع و پروانه

سوز عشق اندر دل   داغ دل به پيشاني

خدايا به اسم اعظمت در قرآن، به زودي حضرتش را ظاهر فرما.

به حق خاتم الانبياء9 و ائمه هدي:، همه اين جمع را در ركابش، به نصرتش سعادتمند فرما.

يك نگاه كرد به بدن پاره پاره برادر.

ميخواهم نمك به غذا بريزم، دل‌هايتان را بفرستيد خانه امام زمان7.

يابن العسكري7. بيا، ؟؟؟ 1:13:10 عمه‌ات آن‌جا نشسته است، او دارد روضه ميخواند، تو هم گريه كن، همه بناليد. ؟؟؟ يك نگاه كرد، صدا زد داداش من، حسينم7، آيا تو برادر من هستي؟ آيا تو پسر پدر من هستي؟

گر بود حسين من، تن او بود از چه غرق خون؟

يك وقت هم رو به طرف مدينه كرد، مى‌خواهم همه بنالند، عالم و عامى،

صدا زد: يا جداه همان حسيني7 كه در بغلت ميگرفتي و روي زانويت مينشاندي، ببين حالا سر ندارد.

چند نفر از مومنين، ديروز و امروز، در خواست كردهاند، كه من از روحانيت شما براي آن‌ها بهره مى‌گيرم. كمك بدهيد به برادران و خواهران ديني‌تان، مخصوصا كمك‌هائي كه سرمايه مادي نميخواهد. سه نفر حاجتمندي كه مورد تقديس و تقدير من هستند، ارادت دارم، حاجت آن‌ها مشروع است، بيماري دارند، بيماري رواني و بيمارى بدني و يكي هم حاجت ديگر، يك حاجت هم من دارم، اگر شما هم با حاجت من همراه هستيد، خوشا به حالتان، نيستند خودتان ميدانيد. من به حق

خدا هیچ حاجت ندارم جز ظهور امامزمان7، او را میخواهم و لو با مرگ من مصادف و مشروط باشد. خدا شاهد است راست می‌گویم. حاضرم بمیرم و ظاهر شود.

شما هم اگر در حاجت من شريك هستيد براي بر آورده شدن اين حاجت و حاجت برادران ديني،

ده نوبت آیه «امن یجیب» را می‌خوانید، بعد هم با هم میرویم در خانه خدا.

ولی خواندن آن از نظر من طور خاصی است، زیرا من قدری تجربه کرده‌ام، بلند بخوانید، در توجه قلبی تاثیر می‌کند، یک آهنگ بخوانید، جلو نیافتید، من می‌خوانم، شما هم دنبال من بخوانید، ولی با توجه و ناله، سوز لازم است.

1:17 ؟؟؟ الفاظ ؟؟؟ سوز خواهند سوز با این سوز ؟؟؟

سوز می‌خواهند، با سوز ده نوبت بخوانید، البته حاجات خود را در نظر بگیرید، امید است که خدایی که اکرم الاکرمین است حاجات همه شما را برآورد.

(بِسْمِ الله الرَّحْمنِ الرَّحيم)

(أَمَّنْ يُجيبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوء) [10]

باسمک الاعظم الاعظم الاعظم

آقایان شیطان گولتان نزند، پنج دقیقه بمانید، ؟؟؟ 1:20:10 وقت نتیجه شیطان گولتان می‌زند، همه حرف‌ها مقدمه توجه به خدا است، گدایی در خانه خدا است، باید بمانید، دعاها را از دل آمین بگویید،

باسمک الاعظم الاعظم الاعظم

بحق القرآن العظیم و بخاتم النبیین9 و بالائمه المعصومین:

با سوز و ناله و گداز،

ده نوبت بلند

یا الله

خدایا ؟؟؟ در خانه‌ات، روی فرشت، با دل پر امید، دست را به طرف تو دراز کرده‌اند، دور از کرم و آقایی تو است، ای سیدالسادات، ای آقای آقاها، دور از کرم تو است ؟؟؟ برمی‌خورد به آقایی تو،

خدایا به اسم اعظمت در قرآن و به سر سینه امیرمومنان7 همین ساعت امر ظهور امام زمان7 را مقرر فرما.

ما را به دیدار و به نصرت این بزرگوار سعادتمند فرما.

دل ما را از نور ولایت و محبت امام زمان7 مملو و سرشار فرما.

دل مبارک آن حضرت را از ما گناهکاران راضی فرما.

نعمت ولایت امام زمان7 را به اولاد ما، اعقاب ما، نسلا بعد نسل مرحمت فرما.

من هم مثل شما فرزند دارم، همه ما بچه‌هایمان را دوست می‌داریم، ولی بدانید بچه آدم می‌خواهیم، جنبنده نمی‌خواهید، انسان می‌خواهید.

خدایا فرزندی که ولی امام زمان7 نباشد به ما نده.

آن‌چه به ما عطا می‌کنی از فرزندان، همه را ولی و نوکر و خدمتگزار امام زمان7 قرار بده.

سایه بلند پایه حضرت بقیه الله7 را بر سر عموم شیعیان جهان و همه مسلمانان مستدام بدار.

همه را ظل ولای آن حضرت از هر خطا و هر خطری حفظ بفرما.

شیعیان امام زمان7 در هر نقطه روز زمین هستند در عزت و جلالت و عظمت و رفاه و امنیت آن‌ها بیافزا.